

طاهره بیاری، از روزهای حساس بهمن ۵۷می گوید

تلاش منافقین برای جذب جوانان

صحبث از روزهای پراشتهاپ و تلاش و تکاپوهای دلپره‌آور زیر پوست محله‌های تهران است؛ دور از چشم خشمگین مأموران ساواک، در روزهای تب‌دار انقلاب، این نقل قول را با لحنی زنانه بخوانید: «جلسات در کتابخانه تشکیل می‌شد؛ گروه‌های مختلف فکری، مثل کمونیست‌ها، مارکسیست‌ها، منافقین و... در جلسات نماینده داشتند؛ آنها بر نامه‌هایشان را توضیح می‌دادند و با شوروهیجان ترغیب‌مان می‌کردند که جذب جریان فکری آنها شویم. با وجود مجموع شرایط و سن کم، در معرض آزمایش خیلی سختی بودم.»

طاهره بیاری فرودم آن روزها فقط ۱۲ سال داشت، اما دوشادوش خانواده و دوستانش جلودار جمعیت دانش‌آموزی در تظاهرات‌های محله پیروزی بود: «۲۳سال قبل از پیروزی انقلاب به گروه‌های انقلابی پیوستم، ۱۲ساله بودم اما چهره‌ام بزرگ‌تر نشان می‌داد و به همین خاطر اجازه دادند نوارهای ارم(ره) را مخفیانه همراه خواهر و دایی‌ام روی کاغذ پیاده کنم. اعلامیه‌ها را در کل محل و در مسجد مسلمین عقیل(ع) خیابان نبرد پخش می‌کردیم. در مسجد مسئول کتابخانه واحد نوجوانان شدم. آنجا با کتاب‌های دکتر بهشتی و آیت‌الله مطهری و بزرگان دیگر آشنا شدم و شناختم نسبت به انقلاب و اسلام بیشتر شد.»

نتوانستند ما را شناسایی کنند

او که خواهر شهید محمدرضا بیاری هم هست از دیگر فعالیت‌های انقلابی‌اش تعریف می‌کند: «رفته رفته جرقه تشکیل انجمن اسلامی مدرسه در ذهن من زده شد. با کمک بابای مدرسه، آقای عباسی، بعدازظهرها اعلامیه‌های اسم(ره) را تکثیر می‌کردیم و زیر میز دانش‌آموزان قرار می‌دادیم. آرام‌آرام همکلاسی‌ها و بعد هم مدرسه‌های آنها اعتماد کردند و برای راهپیمایی‌ها هماهنگ شدیم؛ به پیچه‌های مدرسه اطلاع می‌دادم که مثلاً زنگ دوم در حیاط تجمع کنند تا شعار "مرگ بر شاه" سر بدهیم. این کارها البته در دسرها و دلپره‌های خودش را داشت؛ مسئولان مدرسه با ساواک مرتبط بودند و به همین واسطه گارد شاهنشاهی با خبر می‌شد اما نتوانستند ما را شناسایی کنند.»

مخفی شدن در بشکه قیر

بیاری به خاطر دیگری اشاره می‌کند: «یک‌بار در تظاهرات حوالی میدان عشرت‌آباد(میدان سپاه فعلی)



من و مادرم بین جمعیت مشغول شعاردادن بودیم که ارتشی‌ها حمله کردند. مردم متفرق شدند و ما هم به سمت کوچه‌های اطراف میدان سپاه فرار کردیم. توی کوچه، سراسیمه در خانه‌ها را می‌زدیم بلکه کسی در را باز نکند و پناهمان بدهد، اما دری باز نشد. دو طرف کوچه در تصرف نظامی‌ها بود و هر لحظه ممکن بود مأموران از دو سو وارد شوند و دستگیرمان کنند. تنها چاره‌ای که داشتیم قایم شدن در بشکه‌های قیر بود که پروحالی کنار دیوار ردیف شده بود، آن روز این طوری از چنگ مأموران در رفتیم.» او که اکنون استاد حوزه علمیه است ادامه می‌دهد: «یکی از خونین‌ترین روزها روز تظاهرات میدان ژاله بود. آن تصویر غرائژی با صدای تیراندازی از یادم نمی‌رود؛ همه خانم‌هایی که جلو ما بودند مثل گل به زمین افتادند و برپر شدند. من اقدام توی جوی پهن کنار خیابان. وقتی به‌خودم آمدم داخل جوی را که نگاه کردم دیدم اعضای بدن افرادی که شهید یا زخمی شده بودند مثل انگشت دست و تکه‌ای از پا روی زمین است. در آن حال هلی‌کوپترها بالای سرمان حرکت می‌کردند، وحشت کرده بودیم. در ازدحام جمعیت مادرم را گم کردم. سعی کردم خودم را به خانهای جمعی، آنجا خیلی‌ها پناه گرفته بودند و همانجا هم مادرم را به‌طور اتفاقی دیدم و توانستم فرار کنیم.»

دختر همیای مادر در فعالیت‌های انقلابی

حاجیه خانم ربابه بیگم موسوی، مادر طاهره بیاری یکی از بانوان محله پیروزی است که در فعالیت‌های انقلابی سال ۱۳۵۷ همراه خانواده حضور داشته و از نزدیک شاهد کشتار مردم بی‌گناه بوده است. او که افتخار مادری شهید محمدرضا بیاری را هم دار گریزی به فعالیت‌های دخترش طاهره در آن دوران می‌زند می‌گوید: «همه خانواده انقلابی بودیم اما طاهره بیشتر از همه، در مدرسه فعالیت انقلابی زیادی داشت. همیشه از مدرسه زنگ می‌زدند و می‌گفتند دخترت مدرسه را به هم ریخته. طاهره، در مدرسه اعلامیه پخش می‌کرد و گاهی هم دانش‌آموزان را جمع می‌کرد تا دانشگاه تهران راهپیمایی می‌کردند. خودم هم همراه دخترم می‌رفتم و شعار می‌دادم. انصافاً همسر هم همکاری و حمایت می‌کرد. گاهی غذای پیچه‌ها را آماده می‌کرد تا من بدون دغدغه به راهپیمایی بروم.»



تأکید امام بر فعالیت بانوان

مهناز طیران، بانوی انقلابی محله قلهک: «وقتی امام در پاریس بود از ایشان درباره وضعیت زنان بعد از انقلاب پرسیدند. امام هم گفت زنان می‌توانند با حجاب اسلامی به کار و فعالیت‌های اجتماعی‌شان ادامه دهند. بعد از آن، من و خواهرم تصمیم گرفتیم کلاه پرستاری را برداریم و روسری سر نکنیم.»

پله‌ها زمین ایران بود. تهران، تهرانی بدون طاغوت.



گروه محله| همه چیز در قاب یک پلکان خلاصه شده بود. شاید آن پلکان مهم‌ترین سازه در تاریخ معاصر ایران است. پایین پله‌ها زمین ایران بود. تهران، تهرانی بدون طاغوت.

ساعت ۹:۳۶

ساعت ۱۱:۰۵



ساعت ۲۲:۰۵

خاطره خواندنی حاج احمد خمینی از پیاده شدن امام

حاج احمد خمینی نقل می‌کند: «پس از ورود آیت‌الله پسندیده به هواپیما، امام با وجود اصرار من مبنی بر انتظار ۱۴ ساعله مردم و آمادگی دوربین‌های خبری، حاضر نشدند جلوتر از برادر بزرگترشان پیاده شوند. سرانجام راهی یافتم؛ پیشنهاد دادم عمو ابتدا با همراهان خارج شوند و به سالن بروند، سپس امام پیاده شوند. بدین ترتیب امام حتی در آن شرایط استثنایی که میلیون‌ها چشم به ایشان دوخته بود، حاضر نشدند آداب معاشرت اسلامی و احترام به برادر ارشد را نادیده بگیرند.»

گزارش

بعد از افزایش قیمت نفت در سال ۱۹۷۴(۱۳۵۳) در ایران فساد مالی که در ارکان رژیم وجود داشت و در واقع میراث پدری محسوب می‌شد، از حد معمول یعنی پورسانت‌ها و زودبند با مقاطعه‌کاران داخلی و بین‌المللی فراتر رفت و به نوشته فردون هویدا «حقیقتاً ابعاد وحشتناک به‌خود گرفته بود، برادران و خواهران شاه به‌خاطر واسطگی برای عقد قرارداد بین دولت ایران و شرکت‌هایی که گاه خودشان نیز جزو سهامداران عمده آنها بودند حق‌العمل‌های کلانی به چنگ می‌آوردند، ولی گرفتاری اصلی در این بین فقط مسئله رشوه‌خواری یا دریافت حق کمیسیون توسط خانواده سلطنتی نبود، بلکه اقدامات آنها الگویی برای تقلید دیگران می‌شد و به‌صورت منبعی درآمده بود که جامعه را در هر سطحی به آلودگی می‌کشاند.»

بذل و بخشش شاهانه

در دوران سلطنت پهلوی دوم، از شخص شاه گرفته تا خاندان و بستگان و نیز دولت‌های بر سر کار آمده و وابستگان آنها، همگی به چپاول اموال عمومی، رشوه‌خواری و اخاذی مشغول بودند. رشوه‌خواری، تصرف اموال و املاک عمومی، قاچاق مواد مخدر، قمار و عیاشی تنها گوشه‌ای از ویژگی‌های خاندان پهلوی دوم است. در چند سال آخر حکومت رژیم پهلوی، مبالغ هنگفتی – بالغ بر ۲میلیارد دلار – در درآمدهای نفتی به‌طور مستقیم به‌حساب بانکی متعلق به اعضای خانواده سلطنتی در خارج از کشور واریز می‌شد که این انتقالات هرگز در خزانه کشور ثبت نشد. ارتشید سابق فردوست تأکید کرده است که «در دوران مسئولیت در بازرسی متوجه شدم که اصولاً موارد سوءاستفاده و حیف و میل ناپایت ندارد. در دوران ۱۳ساله نخست‌وزیری هویدا همه می‌چاپیدند و هویدا کاملاًنسبت به این وضع بی‌تفاوت بود.» در کنار سفرهای تفریحی پر هزینه، شاه به‌خاطر مسائل بین‌المللی نیز به بسیاری از کشورهای جهان سفر می‌کرد. در همه این سفرها به بذل و بخشش می‌پرداخت و مبالغ هنگفتی را از این طریق بر باد می‌داد. این هدایا تقریباً به همه کسانی که در طول سفر با شاه مواجه می‌شدند- از مستخدمان گرفته تا مقامات عالیه- تعلق می‌گرفت.

تطمیع مطبوعات و خبرنگاران خارجی

سفیر وقت ایران در سوئیس یک‌بار برای تهیه پمادی جهت مداوی خارش دست شاه، هواپیمایی را در دست به لندن فرستاد تا ۱۰ حلقه از پماد موردنظر را برای شاه بیاورد، زیرا پمادی با نام مورد دستور شاه در سوئیس وجود نداشت، بلکه مشابه آن با نامی دیگر موجود بود اما سفیر معتقد بود امر شاه باید همانطور هست اجرا شود... ولخری‌های شاه و اطرافیان در سوئیس تا بدان حد بود که بارها مورد اعتراض مطبوعات سوئیس و اروپایی قرار گرفته بود، اما سفیر می‌کوشید با دادن هدایای گران‌قیمت به روزنامه‌نگاران صدای آنها را خاموش کند، اما برخی پول می‌گرفتند و در عین حال به انتقادات خود شدت می‌دادند. این اعتراضات منجر به تظاهرات دانشجویی علیه حضور شاه در سوئیس می‌شد.



اخراج معلم انقلابی

زهره تیموری، معلم انقلابی محله طرشت: «زمان انقلاب، آموزش‌وپرورش رژیم شاهنشاهی برای اینکه کنترل مدرسه را در دست داشته باشد برای مدرسه مدیر طاغوتی و بی‌حجاب گذاشته بود. مدیر همیشه دنبال این بود که سرمنشأ فعالیت‌های انقلابی پیچه‌ها را پیدا کند و روزی نامه اخراج‌ها را زد.»

پرنسپین بود که همه را میخکوب کرده بود.



یک روایت یک محله
علیرضا زمانی؛ تهران‌پژوه

خانه وحشت بهار!

خیابان بهار اگرچه محل زندگی بسیاری از بزرگان ادبی، علمی و هنری بوده اما روی دیگری هم دارد که شاید تاکنون کمتر بازگو شده باشد. شاید کمتر کسی بداند که «خانه وحشت» تهران در محله بهار قرار داشت، خانه‌ای که امروز به مرکز معاینات چشم‌پزشکی ناجا، بالاتر از خیابان یزدان‌راد تبدیل شده است. در پجوبحه انقلاب، خبری در کیهان چاپ شد که از کشف شکنجه‌گاه ساواک در تهران خبر می‌داد. این شکنجه‌گاه همانجایی بود که به خانه وحشت معروف شد. این خانه در واقع خانه سرهنگ بازنستته‌ای به نام علی زبیبی بود که آنجا را در اختیار ساواک قرار داده بود. زبیبی که خود از بازجویان ساواک به‌حساب می‌آمد، به‌خاطر فساد از دانشکده افسری اخراج شده و دوباره به ارتش پیوسته بود. اواخر دهه ۳۰ هم کاردار سفارت ایران در ارتش بود و کارهای ساواک را در ارتباط با فعالیت‌های کمونیست‌ها در اروپا پیگیری می‌کرد. خانه سرهنگ زبیبی در



جریان تظاهرات مردم در دی‌ماه ۵۷به‌طور اتفاقی کشف شد. وقتی مردم داخل آنجا ریختند، در ابتدا در خانه زیبا با وسایل لوکس روبه‌رو شده‌اما تونلی را آنجا یافتند که به ساختمان دیگری راه داشت. این تونل و آن ساختمان در واقع شکنجه‌گاه جوانان انقلابی بود. هنوز خون تازه به همراه موها و ناخن‌های کشیده شده انقلابیون در آنجا به چشم می‌خورد و وسایل حرفه‌ای شکنجه، نشان از داغ و درد انقلابیون داشت. وقتی خانه وحشت در خیابان بهار کشف شد، بهت مردم تهران را فرا گرفت و خیلی‌ها برای دیدن جنایات خاندان پهلوی راهی بهار می‌شدند و به‌نوعی مدتی برای خودموزه عبرتی شده بود. انقلابیون بعد کشف این خانه، چنانچه در بهت و خشم فرو رفتند که این خانه را به آتش کشیدند. چنانچه این خانه تا سالیان سال متروک و امروز به مرکزی درمانی تبدیل شده اما نشانه‌ای از ظلم سپاه خاندان پهلوی بر جوانان این ملت است. خانه‌ای که جادار به خانه‌موزه وحشت تهران تبدیل شود تا وحشت آن دوران هیچگاه از خاطرها پاک نشود.

بخشش از جیب ملت

مروری بر کارنامه سپاه غارت ثروت کشور در دوره ۵۰ساله سلطنت پهلوی

پرداخت‌های بی‌حساب به خانم‌های خاص

افرادی با پرداخت هزینه‌های هنگفت، فواحش و روسپی‌های فراوانی را به ایران دعوت و موجبات کامیابی شاه را فراهم می‌کردند. حسین فردوست در مورد پرداخت پول به این افراد می‌نویسد: «در مسافرت به آمریکا در نیویورک من ۲نفر را به محمدرضا معرفی کردم. یکی «گریس کلی» بود که در آن زمان آرتیست تئاتر بود و دوبار با او ملاقات کرد و محمدرضا به وی یکسری جواهرات به ارزش حدود یک‌میلیون دلار داد. این زن بعدها همسر پرنس موناکو شد و اخیراً در یک تصادف اتومبیل در گذشت. نفر دوم یک دختر آمریکایی ۱۹ساله بود که ملکه زیبایی جهان بود. محمدرضا مرا فرستاد و او را آوردم و چندبار با محمدرضا ملاقات کرد و به او نیز یکسری جواهر داد که حدود یک‌میلیون دلار ارزش داشت.»

یک دست جواهر نفیس هدیه به همسر کندی

در سفر محمدرضا پهلوی به آمریکا و در یک مجلس شام خصوصی، او یک دست جواهر فوق‌العاده نفیس و منحصر‌به‌فرد شامل «گردنبند برلیان، گل سینه الماس، دستبند جواهر نشان، انگشتر الماس و گوشواره‌های برلیان» را به ژاکلین کندی، همسر جان اف کنندی، رئیس‌جمهور وقت آمریکا هدیه داد و در برابر هدیه بزرگ و بی‌نظیر شاه، کندی یک نقاشی آبرنگ به فرح هدیه داد و مدعی شد که این نقاشی از کارهای خود او در زمان تحصیل است. ژاکلین هم که به‌شدت تحت تأثیر قرار گرفته بود یک کراوات رنگ‌ورورفته به محمدرضا هدیه داد و ادعا کرد که این کراوات متعلق به جورج واشنگتن، اولین رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا بوده است! حسین فردوست در این می‌گوید: «هدایای رئیس‌جمهور آمریکا و همسرش حتی یک دلار هم ارزش نداشت! درحالی‌که من می‌دانستم محمدرضا برای خرید جواهرهای عتیقه سده‌ها هزار دلار هزینه کرده است.»

تقدیم لیموزین به پادشاه افغانستان

در خاطرات علم آمده است: «ظاهرشاه، پادشاه مخلوع افغانستان تقاضای ۱۰هزار دلار برای خرید یک اتومبیل لیموزین دیگر کرده است. شاه در پاسخ گفت «خب البته تقاضایش را برآورده می‌کنیم. خداوند به ما امکان داده که به کسان بدشانس‌تر از خودمان کمک کنیم.» ضمناً به من دستور داد تحقیق کنم که آیا عبدالولی خان هم به کمک مالی نیاز دارد.» وی همچنین ادامه داد «مستمرای برای والا حضرت بلقیس درنظر گرفته‌ام، اما درست نیست که شوهرش کاملاً به او متکی باشد.» همچنین در دوره‌های اخیر خصوصاً از قاجاریه به بعد به‌خاطر ثبت و ضبط بیشتر وقایع با دقت و امعان نظر بیشتری می‌توان مسئله هدیه دادن به خارجی‌ها را مورد بررسی قرار داد. تا پیش از روی کار آمدن سلسله پهلوی در سال ۱۳۰۴جز موارد استثنایی و نادر، هدایایی که به هیأت‌های خارجی اهدا می‌شد، متناسب با عرف بین‌الملل بود. این هدایا در اکثر موارد ارزش مادی فراوانی نداشت و جنبه سمبلیک و یادگاری آن مهم‌تر بود. در دوره پهلوی برخلاف تمام عرف‌های بین‌المللی، شیوه‌ای در دادن هدیه به خارجی‌ها و حاتم‌بخشی‌های نامتعارف رواج یافت که مشابه آن در کمتر برهه‌ای از تاریخ ایران دیده شده است...»

آیا زندانیان سیاسی در دوره پهلوی شکنجه می‌شدند؟

حقوق بشر در دولت محمدرضاشاه

یکی از روش‌های زندانسانی خاندان پهلوی برای سرکوب منتقدان، شکنجه مخالفان بود. در حکومت پهلوی پسر، ۲هناد مخوف ساواک و کمیته مشترک ضدخرابکاری، وظیفه شکنجه مخالفان حکومت را به‌عهده داشتند. این شکنجه‌ها در حدی بودند که کسانی چون سراسروس و نس، وزیر خارجه آمریکا در دولت کارتر نیز در کتاب خاطرات خود، به روش‌های غیرانسانی در رفتار ساواک با زندانیان و محکومان اذعان کرده و آن را یکی از دلایل گسترش ناراضیاتی عمومی و گرایش مردم به‌سوی تحركات انقلابی خوانده است.

آپولو، نام یکی از دستگاه‌های شکنجه رژیم است که می‌توان آن را از اداعات آنها نیز دانست. این دستگاه شامل یک صندلی فلزی، گیره و کلاهخود است؛ زندانی را روی صندلی می‌خوابانند و دست‌وپای او را با گیره‌هایی ثابت نگه می‌داشتند. بعد از آن کلاهخود فلزی را که از سقف آویزان بود، روی سر زندانی پایین می‌کشیدند و سپس با کابل به کف پاهایش می‌زدند. علاوه بر این، شکنجه‌گر با سوزاندن بدن زندانی توسط فندک و سیگار، کشیدن ناخن‌ها با انبردست یا فرو کردن سوزن زیر ناخن‌ها و... او را مورد شکنجه قرار می‌داد. حبس کردن زندانیان سیاسی در زندان‌های تاریک و کثیف، توسط رژیم نیز به بدترین شکل خود انجام می‌گرفت، زیرا زندان‌های رژیم علاوه بر آنکه فاقد روشنایی مناسب و نیز هیوار پاک بودند، از حداقل امکانات بهداشتی و درمانی نیز بی‌بهره بودند و همین موضوع، زندانیان را مستعد ابتلا به بسیاری از بیماری‌های می‌کرد.

تهدید خانواده و یا بستگان زندانی و هتک‌حرمت آنان؛ تهدید خانواده زندانیان از دیگر روش‌های شکنجه‌سانان و کمیته مشترک به شمار می‌رفت. در این روش، زمانی که زندانی اطلاعات لازم را در اختیار بازجو‌ها قرار نمی‌داد و با مطابق خواسته‌های آنان عمل نمی‌کرد، با جزو با تهدید خانواده زندانی، او را مجبور به تبعیت از اهداف خود می‌کرد؛ بدین معنا که با حاضر کردن نزدیکان زندانی و هتک‌حرمت و یا حتی تجاوزه به آنها، زندانی را مورد آزار و اذیت روحی قرار می‌داد. در نتیجه اینکه، شکنجه افرادی که به‌دلیل فعالیت علیه رژیم دستگیر شده بودند، یکی از شیوه‌های اصلی ساواک و کمیته ضدخرابکاری جهت سرکوب فعالیت و نیز قرار گرفتن اجباری و دروغین از آنها بود. این شکنجه‌ها گاهی چنان سخت و سنگین بود که باعث آسیب دائمی و یا شهادت زندانی می‌شد.

در واقع محمدرضا شاه با تأسیس این نهادها و نیز اعمال بدترین شکنجه‌ها به‌اشتباه فکر می‌کرد که می‌تواند باعث سکوت مردم و بقای رژیم خود شود اما برخلاف تصورات او، مردم نه‌تنها سکوت نکردند بلکه در مبارزات خود مصمم‌تر شدند و تا پیروزی انقلاب به مبارزات خود ادامه دادند.

